



دیکته‌ی قدم به قدم

برای کلاس اولی

محمدتقی حاجی ابوالفتح (فتحی)



بسم الله الرحمن الرحيم

# دیکته‌ی قدم به قدم برای کلاس اولی



نوشته‌ی

محمدتقی حاجی ابوالفتح (فتحی)

ویراستار:

نادر مجرّد

حاجی ابوالفتح، محمدتقی، ۱۳۵۳ -  
دیکته قدم به قدم برای سال اولی/ نوشته  
محمدتقی حاجی ابوالفتح (فتحی)؛ ویراستار نادر  
مجرد - تهران: موسسه زیتون، واحد کتاب، ۱۳۷۹.  
۷۹ ص.: مصور.

ISBN 964-6364-74-8:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.  
عنوان دیگر: دیکته قدم به قدم برای کلاس

اولی.  
۱. فارسی -- املا -- کتابهای درسی -- راهنمای  
آموزشی (ابتدایی). ۲. فارسی -- املا -- راهنمای  
آموزشی (ابتدایی). الف. مجرد، نادر، ۱۳۳۸ -  
، ویراستار. ب. عنوان. ج. عنوان: دیکته قدم به قدم  
برای کلاس اولی.

۳۷۲/۶۳۲۰۷

LB1۵۷۴/ج۳د۹

م۷۹-۱۳۵۶۶

کتابخانه ملی ایران



## دیکته ی قدم به قدم، برای کلاس اولی

نوشته ی محمدتقی حاجی ابوالفتح (فتحی)

ویراستار: نادر مجرد

مدیر هنری: محمد علی کشاورز

تصویرگر: نیلو فر میر محمدی

ناشر: زیتون - واحد کتاب

چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۰

ویرایش کلی اول

تعداد: ۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: چاپ رایان

چاپ: عماد

شابک: ۷۴-۷۴-۶۳۶۴-۹۶۴

مرکز پخش: زیتون (مواد و ابزار آموزشی) تلفن: ۷۹۰۱۶۸۸

قیمت: ۱۷۵۰۰ تومان

در کلاس اول ابتدایی، انجام تمرینهای مناسب، نقشی اساسی در یادگیری زبان فارسی به خود اختصاص می‌دهد. بسیاری از معلمان و والدین در جهت ارتقاء مهارت «خواندن و نوشتن» به متنهایی غیر از کتاب فارسی مراجعه و با استفاده از تکنیک «تکرار و تمرین» به این مهم می‌پردازند. متأسفانه اغلب کتابهای کمک آموزشی، تنهاسعی در ارائه حجم زیادی از کلمات می‌نمایند و اساساً به زمینه‌هایی چون رغبت، انگیزش و درک کودکان بی‌توجه‌اند. نمونه‌های بیشماری از کلماتی که کودک هیچ ارتباطی با آنها برقرار نمی‌کند در این مجموعه‌ها وجود دارند.

کتاب حاضر، منطبق با کتاب فارسی کلاس اول تدوین گردیده است و در این مسیر سعی کرده تا از این اشکالات فاصله بگیرد. کلمات انتخابی تا حد زیادی، بازندگی روزمره‌ی بچه‌ها ارتباط

دارد و آن‌ها با کمی دقت، آگاهی‌های خود را در مورد زبان فارسی گسترش یافته می‌یابند. متن‌های ارائه شده از نظر فضا و محتوا دارای پیوستگی بوده و در این مسیر پیام‌های لطیف، انسانی، مذهبی و اخلاقی و در عین حال کودکانه‌ای به مخاطب خویش ارائه می‌نمایند. می‌نماید. در مواردی معنی برخی کلمات توضیح داده شده است. در ابتدای هر درس مجموعه‌ای از کلماتی که در کتابهای درسی کلاس اول استفاده شده‌اند، در کادری مشخص گردیده و در پایان درس‌ها نیز به همین صورت مجموعه‌ای از کلمات مرتبط با درس نوشته شده است. با هدف آشنایی بصری (دیداری)، علائم نگارشی (سجاوندی) نیز رعایت گردیده است.

این کتاب، برای ارتقاء مهارت «نوشتن» یا به اصطلاح «املاء» صحیح کلمات تدوین شده، اما با توجه به مقدم بودن مهارت «خواندن» بر مهارت «نوشتن» در زبان آموزی، در اولین گام، بایستی متن‌ها به وسیله دانش آموز «روخوانی» گردند. به بیان دیگر، تأکید صرف بر نوشتن صحیح کلمه بدون توجه به درک و شناخت آن، تأثیرات منفی فراوانی در روحیات کودکان باقی می‌گذارد.

در مسیر تمرین بیشتر می‌توان از روشهایی چون : روخوانی، بحث و گفتگو در مورد کلمه ها، کامل کردن متن هایی که نقطه های کلمات آنها حذف شده و ... بهره برد. پس از اطمینان از انجام تمرین کافی، کتاب به عنوان راهنمای گفتن دیکته می‌تواند مورد استفاده قرار می‌گیرد.

توجه به ویژگیهای کتاب و استفاده ی صحیح از آن، زمانی در رسیدن به هدف مؤثر خواهد بود که بچه ها با میل و رغبت از آن استفاده کرده و احساس کنند که فعالیت مربوطه را آزادانه انتخاب کرده اند. لذتبخش نمودن کار با کتاب برای کودک، با صرف حوصله ی کافی و انتخاب وقت و فرصت مناسب بیشتر امکان پذیر خواهد بود.

و ما توفیقی الا بالله

آ ا ب

آب - بابا - با

بابا، آب!

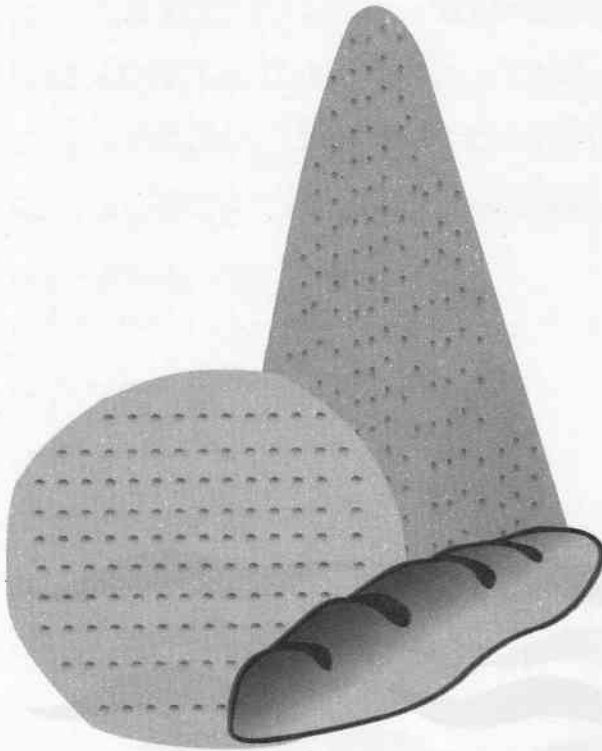


باب

ن ز

نان - آن - آبان

بابا ، نان !



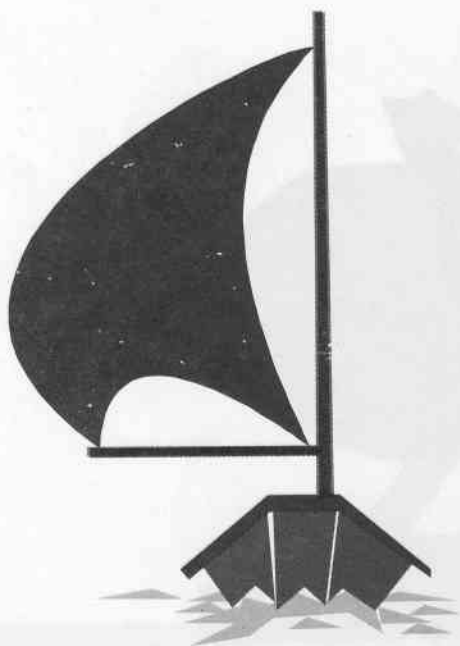
نا - آنان - ناب



داد - باد - دانا

دانا آب داد.

دانا نان داد.



آباد - آبادان - نادان - آداب - باند - بادبان

ر

بار- باران- آرد- را

دارا آرد داد.



دارا- رادار- راند- آبدار- ران- داراب

اَ

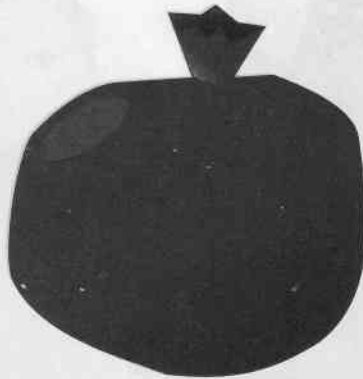
بَرادَر- دارَد- دَنَدان- اَنار- دارَند- بَدَن- دَرَد-  
اَبَر- نَدارَد- دَر- بَر

دارا بَرادَر دارَد.

بَرادَر دَنَدان نَدارَد.

بَرادَر! اَنار را بَر نَدار.

اَنار آب دارَد.



اَنبار- اَرباب- اَدَب- دَربان- بَر نَدار- بَنَدَر- بَد- باربَر-  
باربَنَد- بَبَر

مَن - بادام - دارم - ندارم - برادرَم - مادر - آمد - آمدم  
دامَن - ما - مار - نام - مرد - آدم

مَن برادرِ دارم .  
برادرَم دانا نام دارد .  
دانا دندانِ درد دارد، درم، درمان دارد .  
مادر با دانا آمد .  
دانا ادبِ دارد .



ماندند - درمان - آرام - دادم - نرم - مامان

## س س

داس - سَبَد - اَسَب - سارا - دَرَس - آسَمَان - سَرَد

آسَمَان اَبَر دَارَد.  
اَسَد با ساسان آمَد. آنان دَر سَرما آمَدَنَد.  
ساسان سَبَد دَارَد.  
آنان دَرَس دَارَنَد.  
دانا آنان را دَرَس داد. دَرَس را آسان داد.



آسان - سَرما - سَر بَدان - ساسان - آناناس - اَسَد - سَراب

## ت ت

دَسْتُ - تَاب - اَسْتُ - بَسْتُ - تَبَر - تَرَس - تا

اَسَد دَرَبان اَسْتُ .  
 اَسَد با اَسب اَمَد . آن را بَر دَر بَسْتُ .  
 اَسب اَمَانَت اَسْتُ . ساسان آن را اَمَانَت داد .  
 آن سارا اَسْتُ . سارا بَرادَر دارد . بَرادَر ، اَسَد نام دارد .  
 اَسَد دَسْتُ بند داد . سارا آن را بَر دَسْتُ بَسْتُ .



داستان - تَر - آسان تَر - اَمَانَت - دَسْتُ بِنَد - تَب - آبنبات -  
 ماست - راست - بَسْتَنَد .

## او و

او- توت - دوست - دوستان - بود- بودَم - نبود- تنور-  
دور- دَسْتور- رود-

او را دوست دارم.

دوستَم دارد.

آمانت دار آست .

او مادر آست .

او را دوست دارم.

مادرم، دوستت دارم.



دوستت - بودند- دود- روستا- سَمَنو- دارو- اَبرو- سَمور-  
سوسمار- سوت -

## ای ر ی

این - سیب - سینی - امین - بر می دارد - می راند -  
می برند - بارید - می بارد - بیمار - بیماری - بیماران -  
بیرون - می بینیم - می دانند - می ترسد - می بندد -  
می تابد - ترتیب - بیدار - دوری - مادری - داریم -  
آمدیم - ساری - می داد - دیدند - دیدار - دین - ایران  
تیر - نیستند - نیستم -

این امین است .  
امین با امیر دوست است .  
آنان در سربندان بودند .  
سربندان روستا است .  
در روستا دانا را دیدند .  
دانا با دوربین بود .  
آنان با ایمانند .





می برد - می بینید - دینی - آبی - بیست - نیست - نابینا -  
دوربین - دیر - سینا - تیم - سردی - بستنی - روسری -  
نرمی - امیر - ایمان

زَن - سوزَن - می دوزَد - می ریزَد - بازی - می زَنَد -  
می زَنَد - می آندازَد - آز - زَنبور - میز - ترازو - روزی -  
دیروز - سَبزی - بازار - باز - تمیز - می سازَد - زود -  
نماز - تَبْرِیز - مازَندران - زیبا - زَرَد - آزادی - آزاد

سارا آز بازار آمد . او با آسَد آز بازار آمد .

سارا سَبَد در دست دارد .

او در سبد روبان ، سوزَن دارد .

سارا با سوزَن دامن می دوزَد . دامن زَرَد است .

او روبان را بر مو می بَنَدَد .

سارا زَنی با ایمان است . او نماز را دوست دارد .

ایزَد نیز او را دوست دارد .



ایزد-نیز-می سازند-زودتر-آزار-زبان-زانو-بازو-زور

نَمَک - نَمَکدان - اَکرم - کَوَدَک - کَرَد - بادبَادَک -  
کَمی - کَم کَم - نَزدیک - می کارَد - می کارَند -  
می کردند - بازی کردن - تاریک - کَریم - اکبر - کار -  
کَبوتر - کَسی - اَکنون - اَراک

دانا در تاکسی، بیرون از روستا است .  
اکنون امین نیز در تاکسی است . او «کارمند»  
است . در «بانک» کار دارد .  
او با دانا، کَریم دوست است .  
تاکسی را کَریم می راند . او بیرون از روستا  
کَمربند می بَنَدَد .  
کَریم آنان را از روستا می بَرَد . آنان در «اراک»  
کار دارند . کَریم کار کردن را دوست دارد .



گم تر۔ کارت۔ گمر بند۔ کارمند۔ کامران۔ کارگردن۔  
 کانادا۔ بانک۔ تاکسی۔ تبریک۔ سوسک۔ گباب۔ زیرک  
 کوکو۔ نیکو

اُردک - بُز - می‌کُند - مُدیر - تُند - می‌کُند - می‌کُند -  
 نکُند - کُئید - بُرد - کُمک - دُرُست - دُرُست کار -  
 مَرَدُم - مَرَداد

اُمید «دُکُتُر» است . دُکُتُر اُمید مردی با ایمان ،  
 دُرُست کار است .

او مَرَدُم را کُمک می‌کُند . او بیمار را دید . دارو داد .

مُراد اُستاد است . او کُمد ، کُرسی ، پارو ... دُرُست  
 می‌کُند .

مُراد با مَرَدُم دوست است .

مَرَدُم نیز آنان را دوست دارند .



کُنیم - می کُنیم - بُرَدَن - باد کُنک - کُدام - سُسْت - سَبک  
 اُمید - سَبک تر - دُکُتَر - کُمد - کُرسی - مُراد - اُسْتاد - رُب -  
 رُز - مُبارک - سُس - تَر مُز

## پ پ

توپ - پا - پری - پس - پاک - می پزد - پارس - پُر  
می پَرند - می پَرستیم

کودکان در پارک بازی می کنند.  
کودکی داد زد: «پیروز، توپ را پرتاب کن.»  
پیروز توپ را پرتاب کرد. کودک آن را با سر زد.  
آن کودک پارسا بود.  
پارسا نیز توپ را پاس داد. پیروز پَرید، آن را با پا زد.  
آنان بازی کردن را دوست دارند.  
پارسا، پیروز پس از بازی، نان، پنیر، سبزی  
دوست دارند.





پَرِیْدَنَد - پَر تَاب - پَنیر - پار سا - پاس - پَرِیْد - پار ک -  
پو تین - پیروز - پیروزی - پَر سَتو - پَر سَتار - پُست - پیر -  
پو در - پو ست

نانوا- می آوَرَد- می دَوَد- سَواری- دَوَات - پرویز- وَ-  
 می رَوَد- می رَوم - می رَوَند- می رَوم - نَرَوَد- می تواند  
 می توانیم - می توانید- دیوار- می آوَرَنَد- آواز

باد می وَزَد و آسمان تاریک است .

مردی در تاریکی می رَوَد، او پوتین بر پا دارد .

ایستاد وَ دَر را باز کرد .

او داوود است .

داوود در روستا «نانوا» است .

او زود کار می کُند وَ مردی تمیز است .

او پَس از کار پوتین را واکس می زند .

او با سَواد است .

«باسَواد و بی سَواد مساوی نیستند.»

ایزد



سوار- مُساوی- داوود- سرو- سَماور- نود- پروین- واکس  
می وَزد- باسواد- بی سواد- واکسن - پرواز- دُوم

امروز - اسم - استکان - امروزتان - انسان - امام -  
 دبستان - کتاب - نادر - پسر - پدر - می نویسد -  
 مسواک - ببیند - مادرمان - سمنان - کرمان - کنار -  
 تابستان - زمستان - مراسم - زندانی - بسازند - ببرند -  
 بتوانند - بتوانیم - ممکن - کبریت - نمی کنند -  
 نمی دیدند - نمی زنند - نمی دانستیم - نمی تابد

این دبستان روستا است .

کودکان در دبستان درس می آموزند .

سارا در این دبستان است .

آسد ، برادر سارا نیز در این دبستان است .

امروز سارا دبستان نمی رود . او بیمار است .

پدر او را نزد دکتر برد . دکتر دارو داد .

دارو ویتامین بود .



بِزَن - مُنَاسِب - نِمِ كُنِيد - رِسِيد - سِوَم

سه - به - که - نامه - پروانه - کاسه - دانه - مدرسه -  
 اینکه - دسته - دسته دسته - بوده - کوزه - ستاره -  
 پرنده - درباره - پاکیزه - میوه - آماده - آمده -  
 تاییده - ننه - بوته - سبزه - آمنه

به نام ایزد

امروز سارا با نامه به مدرسه می رود.  
 او نامه را به مدیر داد.

سارا دیروز دیکته تمرین کرده بود. زیرا امروز دیکته دارد.

او دیکته را به آسانی می نویسد.

سارا درس دیکته را دوست دارد.

او از دیروز با سوادتر است.

او کودکی پاکیزه است و دندانی تمیز دارد زیرا در

روز سه بار مسواک می زند.

مادر و پدر از کار او مسرورند.\*

\* مسرورند: خوشحالند، راضی هستند



## ش ش

آش - رشته - کشک - شستن - پیش - پدرشان -  
 دشتت - شتر - شده - شوند - شیرین - نمی شود -  
 می شوند - شویم - کشاورزان - کشاورزی - بکشد -  
 می کشد - مدادش - دانش آموزان - بیشتر - نشاند -  
 شب - پشت - نمی شکند - آتش - کاشته - پاشیدن -  
 می پوشد - شما - سم پاشی - دستشان - داشته - باشیم -  
 باشد - زشت - دانش - کوشش - نوشتن - می نشیند  
 شیراز - رشت - شکر - سه شنبه -

شادی دوست سارا است .

او آشپزی را دوست دارد. دیشب در درست کردن شام  
 به مادرش کمک کرد.

شام آش رشته بود. در آش، رشته، کشک، سبزی،  
 نمک و... می ریزند.

شادی پس از شام شیرینی درست کرد. او با شیر، شکر،  
 آرد، جوش شیرین و کره، شیرینی درست کرد.  
 او شیرینی را به مدرسه بُرد و به دوستانش داد.  
 دوستانش از کوشش او شاد شدند.





شام - شادی - بکِش - کِشید - کِشیدن - نِشسته - نِشستند -  
 شور - پوشیده - کاپشن - شُدن - نشویم - دَسْت کِش -  
 مادرش - پشیمان - وَرزِش - آشپزی - دیشب - شیرینی  
 آموزش و پَرورش - جوشِ شیرین - شِنا - دوستانش  
 شِکر - شانه

## ف ف

کیف - فردا - مسافرت - دفترشان - فراموش -  
 نرفت - رفتند - رفت - رفتن - سفره - سفت - کفش  
 - سفید - اسفند - آفتابی - نفر - فارسی - می فرستند -  
 فرستاده - آفریده - آفریده ای - رفتار - فروردین  
 فرموده - فراوانی - شکوفه - برف - فرار - افتاده -

به نام آفریننده

دیشب از آسمان برف فراوانی آمد و زمین را سفید -  
 پوش کرد.

در روستا، دبستان بسته شد.

دانش آموزان بیرون آمدند تا برف بازی کنند و آدم  
 برفی درست کنند.

فرشید و فرزاد نیز کاپشن پوشیدند ، دست کش به  
 دست و پوتین به پا کردند و بیرون دویدند تا  
 سورتمه سواری کنند.

برف زیاد بود. آنان سوار بر سورتمه، باشتاب\* می رفتند  
 تا اینکه به زمین افتادند. آنان از این کار پشیمان  
 شدند و فکر کردند این کار را تکرار نکنند.

\* باشتاب می رفتند: تند می رفتند.



فَرشید - فَرزاد - فانوس - اُفتاد - فِکر - اِسْتِفاده - کافی - نَفْت  
 شُکوفه - فَرش - فَرشته - اُفتادَنَد

## خ خ

میخ - تخته - خرید - خانه - ساخت - خُروس - خراب  
 خوبی - خوب - شاخه - شناخت - درخت - درختی -  
 ساختن - کتاب خانه - رودخانه - خشک - خدا -  
 خداست - شخم - دختر - پُختن - سُنَن - خون -  
 آخر - خُرداد - باختَران - بَر می خیزد

به نام خُداوند بَخشنده

پدر مُختار مُستَخْدِم مدرسه است .  
 مختار مانند پدرش، پسری خنده رو، با ادب و تمیز است .  
 در کار خانه و مدرسه به پدر کمک می کند . خرید خانه ،  
 تمیز کردن مدرسه ، درست کردن کتاب خانه با تخته  
 . . . و

او امروز خرید کرده است . خربزه ، خمیر دندان ، خُرمای  
 و خاکشیر . مختار خاکشیر تازه و خُنک را دوست دارد .  
 مادرش اختر خانم ، زنی کوشا است . او پختن ، دوختن  
 و بافتن را دوست دارد .

امروز ، زمانِ دوختن ، سوزن به دست اختر خانم رفت  
 و دستش خون آمد . او زود زخم را با باند بست .



خاموش - خاک - مُختار - بَخْشَنده - مُسْتَعِدِم - خَرَبْزه  
 خَمِير دَنَدان - خُرما - خاکشیر - خُنک - آخْتَر - دوختن -  
 زخم - خُرد - سخت - ساخته - خِرس - خامه - بُخاری -  
 سوراخ - خَنده رو - خانم - خانِواده

نو ← نوروز

خود ← خودش

خوش ← خوش بخت

خوردن ← می خورد - می خورند

دو ← دوشنبه - دوباره

خورشید - نوک - درو - روشن

دانش آموزان مدرسه به پدرِ مختار «نوروزخان»  
می‌گویند.

«نوروزخان» مردی خوش رو و با ادب است.

او با دانش آموزان رفتارِ خوبی دارد.

دوشنبه بود. نوروزخان با موتور به خانه رسید. در  
دست یک بسته داشت.

بسته سوراخ سوراخ بود. مختار در بسته را باز  
کرد. درون آن دو کبوتر بودند، ناز و زیبا! به زمین  
نوک می‌زدند و دانه می‌خوردند. مختار با آنان بازی  
می‌کرد و از داشتن آنان شاد بود.

او می‌دانست خدا این کبوتران زیبا را آفریده است.



خوردن ← سبزی خوردن - خوراک

خود ← خودکار - خودنویس

خوش ← خوش رو - خوش مزه

نو ← نوآموز

موتور - اُتوبوس

## ق ق

قاشق - اتاق - بُشقاب - قند - وقتی - قوری -  
 سقف - مقدار - قرآن - قربان - فرق - قفس -  
 قدر - قانون - قرمه سبزی

### مسابقه

مختار با پدر به قم می‌رود. او در قم مسابقه دارد.  
 وقتی به قم رسیدند، اتاقی کرایه کردند.

برق را روشن کردند. قاشق و بشقاب خود را روی  
 میز قرار دادند. سپس قرمه سبزی را از کیف بیرون  
 آوردند و خوردند.

مختار در فکر بود و با خود تمرین می‌کرد. او در  
 مسابقات قرآن شرکت کرده بود.

روز مسابقه رسید. مختار با اراده و قوی در مسابقه  
 شرکت کرد و مقام نخست\* را کسب کرد.

پدر شاد بود و به داشتن این فرزندِ قرآنی افتخار  
 می‌کرد.

قرآن سُخَنِ خُداست. در قرآن نوشته شده:

«به خدا ایمان آورید و به پدر و مادر نیکی کنید.»

قرآن کتاب انسان سازی است.

\* مقام نخست: نفر اول





قُم - بَرَق - ساقه - قِرَقی - قِرْمَز - وَقْتی که - مُسَابِقَه -  
 قَراردادن - قوی - مَقام - فقیر - تفریق - باقر - آقا -  
 قنددان - قاسِم

پیچ - آچار - دوچرخه - چوپان - چرخ - مورچه - چند -  
چوب - چیز - می‌چینند - کوچک - چشمه - چه - چرا -  
کوچه

مختار وقتی به خانه رسید، دو چکمه پشتِ درِ اتاق بود. در را که باز کرد، «باقر» آقا و پسرش «قاسم» را دید. آنان از قوچان آمده بودند.

آنان قبل از رفتن در این روستا بودند. چون باقر آقا پارچه خرید و فروش می‌کرد و باید زیاد به مسافرت می‌رفت، از این روستا رفتند.

کنارِ قاسم، چمدانی بود. آن را به پدرش داد. درِ چمدان که باز شد درونِ آن پارچه، چتر و چکمه بود.

پارچه را به مادر، چتر را به پدر و چکمه را به من - قاسم - دادند. چکمه از چرم بود و زیبا. آب در چرم فرو نمی‌رود و سرد نیست.

من چکمه را واکس زدم تا چرب شود و دیرتر خراب شود.

مادر با پارچه چادر نماز دوخت . پدر نیز از چتر در  
روز بارانی استفاده می کرد . ما از آنان قدردانی کردیم\*.



\* قدردانی کردیم : تشکر کردیم

چَکمه - چَرَم - قوچان - چون - پارچه - چَمَدان - چَتر -  
چَرَب - چِیست - چَسبیده - چادر - چانه - پنچَر - چَپ -  
پَرچَم - چَکش - چشم - تُرِبچه

چای- یک- برای- مریم- پیدا- قیچی- زیبایی-  
 نباید- باید- یاد- دریا- ای- می- شویند- می- آیند-  
 می- آیم- آبیاری- یا- بسیاری- دانایان- خیابان-  
 کوی- روییده- فدایت- دی- پاییز- یزد-  
 روی- شاخه- خمینی- خدایا- روی- زیاد- پاینده-  
 پیوسته- یک- شنبه

قاسم و پدرش از بندر آمده بودند. پارچه، چتر و  
 چکمه را از بندر خریده بودند.

برای رسیدن به بندر، از کشتی پیاده و سوار قایق  
 شده بودند. چون کشتی نمی‌تواند تا کنار بندر پیش  
 بیاید، قاسم، قایق سواری روی دریا را دوست دارد.  
 قایق از کشتی کوچک تر است و زیاد از بندر دور  
 نمی‌شود. قایق با پارو و یا موتور کار می‌کند. با زدن  
 پارو پیش می‌رود.

راندن قایق موتوری آسان تر است، زیرا با بودن  
 موتور نیازی به پارو نیست.



در می آید - یکی - پای - نی - پایین - دایره - آیا - یخ -  
 قایق - پیامبر - می رُباید - آزمایش - سایه - دنیا -  
 میان - آیه - میدان - آقای - نانواپی - شاید

## گ گ

سگ - بزرگ - گردش - گرگ - برمی گشتند -  
گفت - گوسفندان - گاری - سنگینی - گم - آموزگار -  
آموزگارشان - سپاس گزاری - سپاس گزاریم -  
گربه - گاو - برگ - انگور - گندم - دیگران - دیگ  
یک دیگر - بزرگی - بزرگ تر - بزرگ - قشنگ -  
رنگ - گرم - گرم تر - اگر - گوش - بگیرند -  
می گیریم - گرفتیم - می گوئیم - زندگی - زنگ -  
برگشتند - ستارگان - گفتند - پرندگان - راست گو

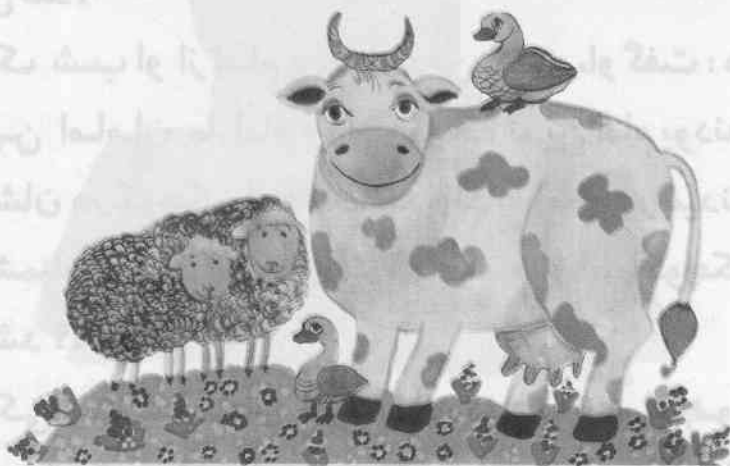
### درس (گ)

در روستا، آسب، اردک، بز، گاو، گوسفند و... در کنار  
روستاییان زندگی می کنند .

برای درس «گ» آموزگار دانش آموزان را به گاو داری  
برد .

دانش آموزان پشت سر هم و به ترتیب ایستادند .  
قرار بود دانش آموزان در مورد گاو یک نکته بگویند:  
- نامش گاو است .

- یک فرزند کوچک دارد .
- از شیر آن کره ، پنیره ، خامه ، سرشیر و .... درست می شود .
- در شخم زدن زمین به ما کمک می کند .
- از پوست بدنش چرم و سپس پوشاک گرم درست می کنند .
- گوشتش را می خوریم .
- چون رنگ گوشتش قرمز است به آن گوشت قرمز می گویند .
- «آموزگار به تک تک دانش آموزان آفرین گفت .»



سنگ - سنگین - گرما - می گیرد - بگویید - چگونه -  
گفت - زندگی - گاوداری - گوشت - می گویند - آب گوشت

امام جواد آن را به آسانی جواب دادند. سپس امام از او پرسشی کردند و او جواب آن را نمی دانست. از این جا بود که دانش فراوانِ امام جواد روشن شد.\*



\* روشن شد: معلوم شد

جابه جا - پنج - خارج - کاج - جارو - سنجاق - جانبِ خدا  
جواب - آن جا - رنج - جَمَکَران - جدید - کرج - سنجاب



همیشه - هستند - هستم - هستی - آن ها - هر -  
 چهار - بدهد - می دهد - دهید - همکاری - فهمید  
 باهم - همسایگان - همین - همان - کشتی ها - کوه  
 شهیدان - کوهستان ها - هنگام - راه - دهان - بهترین  
 شهرهایت - نهرهایت - دشت هایت - هفته - هفت  
 مهربان - مهر - هوا - اردیبهشت - شهریور - بهمن  
 بهار - هم راه - هزاران - جوجه هایش - ماه - نگاه  
 مه - مهتاب - به به - همه - میهن - شاه - رهبری  
 گیاهان - تهران - همدان - اهواز - زاهدان - شهرکرد  
 بوشهر - مشهد - دندان هایش

### برادران مهربان

در کنار مسجد، آقای مهدوی زندگی می کند. او در  
 مسجد را باز می کند. تازه! پسر بزرگ تر او در مسجد  
 تکبیر هم می گوید.

نام دو پسر او هادی و مهدی است. مهدی به مدرسه  
 نمی رود و تا برگشتن هادی بازی می کند.  
 همیشه وقتی هادی از مدرسه برمی گردد ابتدا مشق  
 خود را انجام می دهد. سپس با برادر خوبش بازی  
 می کند. آن هم چه بازی های خوبی!

آن‌ها می‌دانند که بیشتر بیماری‌ها از راه دهان وارد بدن می‌شوند. پس دندان‌هایشان را خوب می‌شویند. آن‌ها هم‌دیگر را دوست دارند و باهم مهربان هستند. خدا این دو برادر خوب، مهربان و نیکوکار را دوست دارد. زیرا پدر و مادرشان آن‌ها را دوست دارند.



هست - هم اندازه - روی هم - بهتر - نگهداری - این‌ها  
 زهر - آهن - ربا - سیاه - شباهت‌ها - هشت - نه - ده - کوتاه‌تر  
 هندوانه - هفتاد - هشتاد - مهدی - هادی - پنجاه - روزبه